

چکیده

همچنان که بشر از حس و تجربه شخصی تا حس و تجربه دیگر آدمیان به عنوان منبع دانش و معرفت بهره می‌گیرد و همچنانکه استدلال‌ها و داده‌های عقلانی تمامی نوع بشر، منبعی برای دانش و معرفت تلقی می‌شود، به همین شکل دانشی را که رسولان آسمانی به بشر می‌آموزند، منبعی دیگر برای اندوخته‌های معرفتی و دانشی تلقی می‌شود و از جهت دستگاه عقلانیت و خردوری آدمی این منبع اگر بالاتر از سایر منابع نباشد حداقل در سطح سایرمنابع دانش قابل استناد و اعتماد است.

در این مقاله با نگاهی نو به منابع کسب معرفت، فرآیند کسب، استخراج و استنباط دانش اسلامی از دو منبع کتاب و سنت، و بر اساس گزاره‌های معرفتی که در باره هستی و پدیده‌های خلقت، در این دو منبع منعکس است، بیان می‌شود. منظور از کتاب قرآن کریم و منظور از سنت، سخن و رفتار و تأیید پیامبر اعظم (ع) و اهل بیت طاهرین: می‌باشد. در این مقاله منظور از «دانش اسلامی» معرفت و علمی است که اولاً از دین اسلام، قرآن و سنت منشأ می‌گیرد و قابل‌إسناد و استناد به این دین است و ثانیاً مرتبط با گزاره‌های هستی‌شناسانه و واقعیت‌های عالم هستی به طور عام و گسترده، اعم از عالم مادی و غیر مادی و اعم از علوم عقلی، تجربی، انسانی و غیرانسانی باشد، و اما گزاره‌های دستوری و توصیه‌ای قرآن و سنت به طور مستقیم از این دایره بیرون خواهند بود.

کلید واژه:

دانش اسلامی، معرفت حسی، معرفت تجربی، معرفت و حیانی، معرفت عقلانی، کتاب، سنت

مقدمه

در سر فصل مباحث و مسائل هستی‌شناسانه و فلسفی، مسأله‌ی شناخت و معرفت قرار دارد؛ چگونگی کسب شناخت نسبت به خود و پیرامون خود، ابزار معرفت، منابع معرفت، و راه رسیدن به آن، از مسائلی است که در طول تاریخ ذهن اندیشمندان و به ویژه فیلسوفان را به خود مشغول کرده است. از عمده سرفصل‌های این موضوع، احصاء منابع معرفتی بشر است. آیا تنها حواس پنجگانه، به کار شناخت می‌آید؟ آیا حواس منبع معرفت اند یا ابزار آن؟ آیا آدمی غیر از حواس پنجگانه، ابزار یا منبع دیگری هم برای نیل به معرفت دارد؟ آیا حس و تجربه دیگران منبعی معتبر و قابل اعتماد برای کسب معرفت به شمار می‌رود؟ و چگونه می‌توان به آن تکیه کرد؟ آیا علاوه بر منابع معرفتی شخص آدمی و بهره‌گیری از حس و تجربه سایر همنوعان؛ آیا منبع یا منابع دیگری نیز می‌توان برای کسب دانش و نیل به معرفت سراغ گرفت؟

۱. جایگاه و قلمرو حس، تجربه و عقل در کسب معرفت

حس‌گرایان و پوزیتیویست‌ها، تجربه‌ی حسی را تنها منبع هر معرفتی می‌شمرند. به زعم ایشان هر گزاره‌ای که از جنس گزاره‌ی خبری است باید مطابق واقع باشد و مشخص شود که تنها از طریق تجربه‌ی حسی قابل اثبات است. طبق این مبناء بسیاری از گزاره‌ها از جمله گزاره‌های دینی و گزاره‌های فلسفی و اخلاقی و غیره از چرخه‌ی علمی بودن خارج می‌شود چون تنها گزاره‌ای را می‌توان علمی شمرد که از چنبره حواس بیرون نباشد.

شناخت منابع کسب معرفت: در تولید

دانش اسلامی

مصطفی جعفر پیشه فرد (نویسنده مسئول)

استاد خارج فقه و اصول، جامعه المصطفی

العالمیه

m.jafar1110@yahoo.com

محمد سعید جبل عاملی

استاد دانشکده مهندسی صنایع، دانشگاه علم

و صنعت ایران

jabal@iust.ac.ir



از جهت پیشینه، حس‌گرایی و اصالت حس تنها مربوط به دوران جدید و فیلسوفان غربی نمی‌شود، بلکه گستره‌ای بس طولانی در تاریخ بشر دارد و حتی در روایات اسلامی نیز به خوبی این اندیشه منعکس گردیده است. در روایت معروف مفضل از امام صادق علیه السلام معروف به روایت اهلبلجه از قول طبیب هندی نقل می‌شود که او معرفت غیر از طریق حواس پنج‌گانه را نمی‌پذیرفت و از این رو ملحد و منکر پروردگار برای جهان هستی بود. چون نه می‌توان خدا را با چشم دید یا با گوش صدایش را شنید یا او را استشمام کرد و او را چشید یا با دستان لمس کرد. ولی امام 7 در مقابل این اعتقاد، بر این باور بودند که ناتوانی حواس آدمی از ادراک پروردگار، خود دلیل تصدیق و باور به وجود خداوند است چراکه خدای مورد باور مؤمنان، حقیقتی همچون سایر اشیاء محسوس نیست، محسوسات در معرض تغییر و زوال و نابودی می‌باشند و این صفات موجودات مخلوق و پدیده‌هاست، در حالی که او خالق پدیده‌هاست و شبیه آنان نخواهد بود. طبق این نقل، دلیل بر بطلان پندار حس‌گرایان ملحد آن است که آنها هرگز تمامی جهان را تجربه نکرده‌اند، نه به انتهای آسمان‌ها راه یافته‌اند و نه اعماق زمین و قعر دریاها را حس کرده‌اند تا بخواهند داوری کنند و انکار مدبر و ربّ هستی نمایند.

دومین سخن با حس‌گرایان آن است که چه بسیار معارفی را ادعا می‌کنند که هرگز تجربه نکرده‌اند. میوه درخت را مشاهده می‌کند و معتقد می‌شود که این میوه نتیجه‌ی درختی است که آن را هرگز حس نکرده است و درخت را می‌بیند و معتقد می‌شود که از آن در آینده همان میوه بیرون خواهد آمد، در حالی که این امور با عقل و معرفت نفس ناطقه و شناخت قلبی قابل اثبات است.

در حقیقت اگر تأمل شود مشخص خواهد شد که نه تنها حواس موجب معرفت و شناخت پدیده‌ها نیست بلکه هرگز حواس دلالت بر موجودات هستی نمی‌کنند و در واقع این نفس آدمی و قدرت ادراک و عقل اوست که موجب معرفت می‌شود و او را به واقعیت رهنمون می‌شود، شاهد این سخن آن است که در بسیاری اوقات حواس در کار نیست ولی آدمی علوم و معارفی ارزشمندی دارد که هرگز از طریق حس کسب نشده‌اند، همچون نوزادی که چون پاره گوشته‌ی در گوشه‌ای افتاده ولی گرسنگی را درک می‌کند و می‌گرید و به دنبال شیر است و پس از سیری می‌خندد. حتی حیوانات نیز چنین ادراکات غریزی را که هرگز از طریق حواس به دست نیامده‌اند، دارند و هر یک طبق غریزه‌ی خود عمل می‌کنند. بنابراین معارفی یقینی وجود دارند که حسّی نمی‌باشند.

در حقیقت نقش حواس به تنهایی تولید معرفت و شناخت نیست. حسّ چیزی را درک نمی‌کند، بلکه حس ابزاری برای شناخت آدمی است، پس آنچه می‌شناسد و فاعل شناسایی است، نفس آدمی است نه حس او. حس آدمی از چشم و گوش و سایر حواس، مدرکات خود را همچون ابزارهای شناسایی مثل دوربین و ابزارآلات، آنچه را که از ظاهر پدیده‌ها درک کرده‌اند، به قلب و روح آدمی منتقل می‌کنند و این روح و جان آدمی است که معارف و مدرکات جمع‌آوری شده از طریق حواس را در درون خود اولاً آنها را دریافت می‌کند، سپس آنها را تجزیه و تحلیل کرده تا در نهایت برای او معرفت و علم حاصل گردد. پس، هستی، اتصال عالم، و ارتباط میان بخشهای مختلف هستی از طریق حواس درک نمی‌شوند، بلکه مدرکات حسّی وقتی از طریق حواس مختلف بینایی، شنیداری، بویایی، چشایی یا لمسایی به روح و جان منتقل می‌شوند، اوست که به معرفت دست پیدا می‌کند و پی به اموری همچون نظم و قوانین حاکم میان پدیده‌ها و علوم تجربی مختلف می‌برد. اموری که خمیرمایه علوم تجربی را تشکیل می‌دهند و از طریق آنها علم فیزیک و شیمی، زیست‌شناسی و پزشکی و هیئت و غیره را تأسیس می‌کند و رشته‌های مختلف علمی را پدید می‌آورد. و طبق همین معرفت هم پی به ذات ربوبی پیدا می‌کند و به این باور می‌رسد که این هستی با این ویژگی‌ها باید در ید باکفایت خالق و مدبر و ربّی باشد که همه را باهم هدایت ورهبری و مدیریت می‌کند و به کار ربوبیت آنها می‌پردازد.

پدیده‌های هستی که از طریق حواس مورد شناخت و کسب معرفت قرار گرفته‌اند مثل آسمان، زمین، ستارگان و حرکت آنها و تفاوت روز و شب و سرعت سیارات و کوه‌ها و انسانها و درختان و دریاها و ماسه‌ها و شن‌ها و صدای باده‌ها و طوفانها و نسیم‌ها، حوادث عجیبی همچون زلزله و حرکت ابرها و پیدایش صاعقه‌ها و رعد و برق و بارش باران و برف و پیدایش رودها و جریان سیل و پیدایش گیاهان و سیرابی انسان‌ها و حیوانات، همه و همه همچنانکه علوم و معارف بشری را می‌سازند و سنگ بنای اولیه علوم بشری می‌باشند، همچنین این معارف وسیله‌ای برای درک معرفت نسبت به آفریدگار و پی بردن به ذات غیرمتمنهای و لایزال او خواهد بود. نتیجه آنکه: اولاً معارف تجربی و حسّی بر اثر حواس پدید نمی‌آیند بلکه حواس نقش ابزار دارند و آنچه به کسب معرفت نایل می‌شود، روح و جان آدمی است. این مدرکات حواس پنج‌گانه همچون آب استخری در روح و جان آدمی ریخته می‌شود و این روح آدمی است که با تجزیه و تحلیل و بررسی نسبت به آنها علم پیدا می‌کند.

ثانیاً از طریق این معرفت‌های ظاهری به علوم و معرفت‌های ثانوی و مرحله‌ی بعدی دست پیدا می‌کند که مستقیماً از طریق حواس نیامده‌اند ولی منشأ حس داشته‌اند و در درون قوه‌ی اندیشه‌ی بشری و عقل و خرد او، از درون آنها زایش حاصل شده و به معارف دست دوم و به اصطلاح فیلسوفان معقولات ثانوی دست پیدا می‌کند. ثالثاً این معارف و فراورده‌های عقلانی اگر چه ریشه در حواس داشته است و



توسط قوه‌ی اندیشه و فکری دستگاه آدمی درک شده‌اند و نقش حس، تنها ابزاری بیش نبوده است، اساس علوم و معارف آدمی در طول تاریخ و سنگ بنای تمدنی و پیدایش پژوهش و کتابخانه‌ها و لابراتوارها و تربیت دانشمندان و متفکران، گذاشته شده است هرگز این گزاره‌های برهانی کلی و قانونی علوم تجربی و غیرتجربی حسی نیستند اگرچه منشأ حس داشته‌اند.

رابعاً همانطور که با تحلیل داده‌ها و ایجاد ربط میان آنها آدمی به لایه‌های مختلف معارف که از نوع معارف درجه یک هم نیستند و معارف درجه دوم، سوم، چهارم و غیره می‌باشند دست پیدا می‌کند، همینطور نیز خداوند خالق، صانع و گرداننده هستی را درک می‌کند و به او اعتقاد پیدا می‌کند و ایمان می‌آورد. منشأ قوانین کلی علمی، تجربی، ریاضی، هندسی، منطقی، فلسفی و گزاره‌های یقینی مربوط به ماوراء طبیعت و الاهیت یکی خواهد بود.

خامساً اگرچه معارفی که در درون جان درک می‌شود و خمیرمایه حسی دارد، بسیاریند ولی معرفت آدمی منحصر در این علوم و معارف نیست، بلکه بسیاری از معارف را هم با توان غریزی و درک وجدانی و شهودی و... از طریق غیرحواس به آن دست یافته است.

سادساً این معارف و علوم همه از اشراق نقش و علم حضوری آن است. خود حقیقت معرفت و معلوم بالذات در درون وجدان معرفتی آدمی تحقق یافته است و با جان آدمی یکی شده است و وحدت معرفت و فاعل معرفت و آنچه مورد معرفت قرار گرفته است را رقم زده است، حقیقتی که از آن به اتحاد علم و عالم و معلوم یاد می‌کنند.

آدمی اولاً خود را بدون دخالت حواس با علم حضوری درک می‌کند و از طریق این علم حضوری، علم حضوری به صورذهنی و داده‌های دستگاه ادراکی انتقال می‌یابد و سپس با این معارف، قوانینی همچون قانون علیت و رابطه سببی میان پدیده‌ها را در درون، خود کشف می‌کند و در ادامه به گسترش معارف خویش می‌پردازد و در دنباله این مسیر از داده‌ها حسی خود (که در درون آنها را با علم حضوری دریافته است) بهره برداری می‌کند و بنیان رفیع علم و معرفت خود را رشد و گسترش می‌دهد و غنی و فربه تر می‌کند.

از نشانه‌های اینکه حواس پنج‌گانه ابزار است و کار معرفت، کار خرد و نفس آدمی است اینکه عقل خطای حسی را متوجه می‌شود، جایی که در ظاهر باصره به خطا رفته، سرابی را به عنوان آب تصویر گرفته و به دستگاه ادراکی منتقل کرده یا چوبی را درون آب با تصویری شکسته نشان داده و همینطور خطاهای حسی دیگر در این موارد. این سیستم اندیشه است که خطا را تشخیص می‌دهد و یادآوری می‌کند که این آب‌نما بوده است نه آب واقعی و اینکه چوب شکسته نشده است. البته تا آنجا که مربوط به خود دستگاه باصره و حواس بوده ابزار حسی، کار خود را صحیح انجام داده است، چون ابزار فقط ابزار است و قدرت درک و فهم و معرفت ندارد و این نفس آدمی است که وقتی در درون قوه ادراکی خود تحلیل می‌کند، به خودش نهیب می‌زند که نباید از این تصویر آب به خطا بیفتی و فکر کنی در آن دور آب واقعی وجود دارد. بلکه اثر بر خورد هوای سرد با زمین گرم در فصل تابستان منظره‌هایی در طبیعت، به شکل آب رخ نموده است. لذا چشم آن آب نما را منتقل کرده است به سیستم ادراک ولی این نفس و قدرت تحلیل اندیشه اوست که به حقیقت امر، پی می‌برد و صواب را از خطا تشخیص می‌دهد. بنابراین عقل داده‌های حسی را به عنوان ابزار برای پاره‌ای از معرفت‌ها و داده‌های علمی می‌پذیرد؛ ولی به صورت موجهه جزئی؛ پس از عبور از فیلترها و صافی‌های شفاف‌سازی مختصّ به خود؛ و الاً مادامی که از فیلترینگ خود عبور نکرده، نمی‌توان آن را به گزاره‌های صادق تبدیل کرد.

از آنچه گذشت آشکار می‌گردد که دستگاه خردورزی آدمی نسبت به داده‌های حسی دو ملاحظه دارد: نخست آنکه تمامی معرفت منحصر و محدود در داده‌های حسی نیست، بلکه معرفت‌هایی است پیشینی و معرفت‌هایی است پسینی که در دستگاه خرد و اندیشه با کمک آن اندوخته‌ها و ترکیب آنها با داده‌های حسی بخش‌هایی از بنیان معرفت شکل می‌گیرد.

ملاحظه‌ی دیگر آن که حقیقت و واقعیت مساوی و یکسان با داده‌های حسی نیست چه بسیار حقایق و واقعیاتی که تاکنون احساس نشده و تجربه‌ی آدمی به آن نرسیده است بلکه چه بسیار حقایق و واقعیاتی که با حس قابل درک نیستند، از قدیم گفته‌اند: عدم الوجدان لایدل علی عدم الوجود. به عبارت دیگر احساس آدمی همچون تورصدادی است که در دریای هستی پهن می‌شود و واقعیاتی را شکار می‌کند ولی هرگز عقل به خود اجازه نمی‌دهد که تمامی واقعیت هستی را منحصر کند در آنچه در تور شکار او قرار گرفته است و شکار خود را مساوی با واقعیت بشمارد. خرد آدمی به انسان نهیب می‌زند که آنچه در تور قرار گرفته، بسیار بسیار کمتر و کوچکتر از اقیانوس موج، عمیق و پهناور هستی است. هستی آنقدر پر رمز و راز و لایه در لایه و تو در تو است که نسبت حس و تجربه آدمی در شکار خود، از آن، هزاران و میلیون‌ها و میلیاردها، به نسبت یک بخش بر آن میلیاردها خواهد بود.



بنابراین حس باید عقل انسان را فریب ندهد و او را به مهلکه استکبار و غرور درنیفکند. بلکه با کمال تواضع، ضمن آنکه به معرفت حسی خود احترام می‌گذارد، ولی نسبت به آن غرّه نمی‌شود. برعکس تواضع به خرج می‌دهد و تلاش می‌کند تجربه حسی خود را نگه دارد و با انضمام به تجربه‌های حسی دیگران پس از عبور آنها از سیستم فیلترینگ خود، آنها را هم در ساختمان بنیان رفیع معرفت سهیم کند. اینجاست که حس و تجربه‌های بسیاری باهم جمع می‌شود و از انبوه شدن آنها دستگاه خرد آدمی، به سرمایه‌ای بسیار نفیس و گنجی ارزشمند دست پیدا می‌کند که با آن قادر خواهد بود معارف خود را گسترش دهد و عمق بخشد. ۲.

۱.۱. کسب معرفت بر اساس حس و تجربه‌ی دیگران

حس و تجربه‌ی دیگران یک فرصت است، که آدمی نباید آن را به ثمن بخش بفرشد و آن را با صرف وسوسه و تردید و شک در اصالت آن، از دست دهد. این را هم عقل محکوم می‌کند و آن را نوعی توهم و خیال خطاء و پندار باطل به حساب می‌آورد. انحصارگری و فقط اصالت بخشیدن به حس و تجربه خود، بدون استفاده از داده‌های حسی و تجربی دیگران عین جهالت و ضلالت است که سیستم خردورزی و عقلانیت بشری آن را برنمی‌تابد و آن را خلاف عقل و خرد جمعی می‌شمرد. خردمند کسی است که تجربه دیگران را تجربه خویش حساب کند و آن را سرمایه معرفت خویش درآورد؛ شکل‌گیری علوم و شاخه‌های معرفتی بشری مدیون این حقیقت و پذیرش آن است. این سخن بدان معنا نیست که داده‌ی حسی دیگری به طور مطلق پذیرفتنی باشد و بی‌چون و چرا، و تعبداً هر آنچه را حس دیگری احساس کرده و در انبان ذخیره‌ی او قرار گرفته، آن را دستگاه اندیشه پذیرا باشد. آن حس و تجربه آموخته از دیگران هم، مثل حس و تجربه خود آدمی باید از سیستم پالایش و فیلترینگ خرد عبور کند. همانطور که عدم پذیرش داده‌های حسی و تجربه دیگری برخلاف خرد و عقل است، تقلید و پذیرش محض نیز عین بندگی و اسارت است. نیروی خرد آدمی در پذیرش و یا رد تجارب آدمی آزادی عمل دارد. او نباید نه در دام و اسارت حس خود درآید و نه در دام و اسارت حس دیگران. نه تجربه خود را بت کند و در برابر آن کرنش کند و نه تجربه دیگران را. نه تقلید محض حس خود کند و نه تقلید محض حس دیگران. بلکه ملاک و معیار عقلانی در این میان، عبور از سیستم گزینش و فیلتر دستگاه اندیشه است. تمامی ادراکات حسی خود و دیگران باید از نظام بازرسی و گیت خرد عبور کند و اصالت خود را به اثبات رساند؛ تا در انبان خرد جمع‌آوری شود و از آن سلولی معرفتی تشکیل گردد. و با جمع‌آوری دقیق و حسابگرانه‌ی سلولهای معرفتی، بنیان دانش فربه و فربه‌تر شود و به شکوفایی برسد و آدمی را در مسیر رشد، صیوریت و فرهیختگی و تسلط بر جهان هستی و بر ابزارهای مختلف نقش آفرین در کمال و بر رسیدن به تکنولوژی‌های نوین یاری نماید.

تأسیس مدارس و دانشگاه‌های و مراکز علمی و فرهنگی و کرسی‌های تدریس و فراگیری دانش‌های مختلف و در نهایت رشد علمی بشریت در طول تاریخ و شکل‌گیری تمدن‌های بزرگ و تشکیل کتابخانه‌ها و تألیف میلیون‌ها جلد کتاب، همه و همه در پرتو جمع‌آوری تمامی دانش و معارف بشری در یک مجموعه مدون و استفاده از رهاورد حس و فرآورده‌های تجربی دیگران در طول تاریخ بوده است. انسان که فطرتاً طالب علم، کنجکاو و عاشق علم‌آموزی است، نه تنها تکیه بر دانش معاصران خود را که با رابطه مستقیم و مواجهه‌ی رو در رو می‌تواند با آنها به گفتگو بنشیند و مستقماً دانش آنها را بشنود و آنها را با حواس خود درک کند، عین عقل و خردمندی می‌شمرد و انزوا و عزلت و محروم کردن خود از تجربه و فراورده‌های دیگران را عین بی‌خردی می‌شمرد، بلکه بالاتر آنکه با مرور ادبیات و بررسی پیشینه تحقیق، حتی به علوم و معارف حسی و تجربی پیشینیان تکیه می‌کند و فهم و درک دانش آنها را موجب افتخار و مایه مباهات خویش می‌شمرد. در شاخه‌های مختلف دانش، از غرب و شرق عالم از آثار ارسطو و افلاطون و تالس تا ابن سینا و ابوریحان بیرونی و زکریای رازی تا گالیله و نیوتن و پاستور، با آنکه آدمی مستقیماً خود دانش آنان را حس نکرده ولی هرگز نباید حس نکردن مستقیم را دلیل بر مردود شمردن تجربه معرفتی پیشینیان محسوب کند. رد دانش دیگران را عقل آدمی عین جهالت و بی‌خردی می‌شمرد که از آثار هزاران ساله دانشمندان بهره نبرد و تنها به بهانه آنکه من آنها را احساس نکرده‌ام، اعلام کند؛ علم آنها برای من ارزشی ندارد و خود را در تار عنکبوتی تنیده به خود، محبوس گرداند. این صددرصد خلاف عقلانیت و خردورزی ابناء بشر است. بنابراین اعتبار دستاوردهای دانش بشری همانطور که مقید به حس و تجربه مستقیم خود آدمی نیست و همانطور که مقید به اندیشمندان و دانشمندان نزدیک انسان نیست، همچنین فاصله‌ی مکانی، هرچند هزاران کیلومتر و فاصله‌ی زمانی مختلف، هر چند هزاران ساله باشد، هیچ یک نمی‌تواند دلیل بر مردود بودن و غیرعلمی و غیرعقلانی بودن تلقی شود. و سومین دلیل هم آن است که برای اعتبارسنجی دستاوردهای حسی و تجربی، عقل خود را مقید به کسب تجربه شخصی نمی‌بیند، بلکه حاصل حس و تجربه و خرد دیگران را هم از حس و تجربه و خرد خود می‌شناسد و به آن اعتراف می‌کند.



البته اعتبار و حقیقت دستاوردهای نسل‌های گوناگون، مشروط به وثوق و اطمینان است نه تقلید محض و کورکورانه. عقلانیت و خردمندی بشر حکم می‌کند که به دور از حبّ و بغض و با اجتناب از افراط و تفریط، هم سخت‌گیری و انحطاط‌طلبی و نپذیرفتن دانش دیگران در طول تاریخ نشانه بی‌خردی است و کم‌عقلی و تعبد چشم بسته نشان از سبک مغزی و نفی عقلانیت است.

عقل آدمی به اندازه کافی دستگاه‌های سنجش اطمینان‌آور دارد تا به یقین و اعتماد و وثوق برسد. و این از نعمت‌ها و مواهب بزرگ الهی برای آدمیان است که همچنانکه قادر است ره‌آورد حسی و مدرکات خود را به سنجش بنشانند و نقد کند و سره را از ناسره تشخیص دهد و حقیقت را از توهم متمایز کند، همچنین توانایی دارد که گفتار و نوشتار و تجربه‌های معرفتی دیگران را در بوته نقد قرار دهد و حقیقت را از افسانه تشخیص دهد و بدل را به جای طلای ناب نگیرد. و با ملاک و معیاردقیق، اساطیر و افسانه‌ها و تخیلات را از حقایق و معارف و دانش‌های معتبر و مورد وثوق جدا کند. آنچه تا اکنون در انبان بشر از معرفت جمع‌آوری شده و شاخه‌های علوم مختلف را تشکیل داده است از فیزیک و شیمی و پزشکی و زمین‌شناسی و هیئت و ستاره‌شناسی تا ریاضیات و حساب و منطق و موسیقی و فلسفه تا روان‌شناسی و جامعه‌شناسی و مدیریت و صدها شاخه و گرایش علمی در ابواب مختلف علوم تجربی و عقلانی و علوم انسانی، همگی در این مجموعه قرار می‌گیرد. ۳

۲.۱. کسب معرفت بر اساس آموزه‌های وحیانی و تعالیم پیامبران الهی

اکنون با تکیه بر تحلیل و بررسی فوق که بیان قصه‌ی معرفت بشری بود، به یک سؤال و در حقیقت به یک مرحله از مراحل حساس قصه‌ی معرفت بشری می‌رسید و آن پرسش اینک:

"آیا همچنانکه پذیرش گزاره‌های معرفتی دیگران در طول تاریخ پس از گذشتن از معیارهای سنجش و فیلترهای اعتبار و رسیدگی به مرحله وثوق، عین عقلانیت است و عقل انسانی، خود را نیازمند و محتاج به آن دستاوردها می‌بیند، آیا این معرفت‌هایی که از راه حواس درک شده‌اند ولی به طور غیرمستقیم و پس از عبور از حجاب‌های مکانی و تاریخی بسیار و تودرتو به دست ما رسیده‌اند ولی همچنان نورانیت و اعتبار و ارزش خود را دارد، آیا قبول و پذیرش این معارف انحصار به معارف عالم طبیعت دارد؟ یا آنکه اگر معارفی از عالمی وراء ماده و فوق طبیعت نیز به دست ما رسید، آن را هم باید پس از عرضه بر معیارهای سنجش، غنیمت شمیریم."

حقیقت آن است که آدمی خود را بسیار ناتوان و عاجز می‌یابد و به این حقیقت معترف است که دستگاه ادراکی او بسیار ناتوان‌تر از آن است که حتی عالم ماده و جهان طبیعت پیرامون خود را به طور دقیق به نظاره نشیند و آن را حس مستقیم و درک کند. آدمی حتی به لایه‌های وجود مادی خود، به اسرار دستگاه‌های مختلف عصبی، گوارش، گردش خون، و جهاز‌های مختلف خود ناآگاه است، تا برسد به موجودات پیرامون او از حیوانات و گیاهان و عناصر اطراف خود تا عمق زمین و لایه‌های مختلف تپه‌ها و قلّه‌های کوه‌ها، تا اعماق دریاها و از آن عجیب‌تر و پرمرمز و رازتر، جهان بالای سر، از ستارگان و افلاک و کرات آسمانی گرفته که تا زمین هزاران سال نوری فاصله دارند، و با سرعت نور، برای رسیدن نور هر یک از آنها به زمین هزاران سال زمان می‌خواهد.

آدمی خود را بسیار کوچک و ناچیز و در برهوتی از تحیر و شگفتی مشاهده می‌کند، از این گذشته از آغاز و انجام جهانی چیزی نمی‌داند، او خود را موجودی بسیار کوچک و ناچیز می‌یابد که همچون مورچه‌ای ناتوان در بیابانی، بی‌انتها قرار دارد و جز اندکی از اطراف خود، نمی‌تواند چیزی را احساس و درک کند.

در این شرایط که تجربه و احساس تمامی جهان به معمایی هزار پیچ برای بشر تبدیل شده است، آدمی با اعتراف به این عجز و ناتوانی، به حکم عقلانیت و خردورزی و با تکیه بر نیروی اندیشه، پس از اعتراف و اقرار به عجز از درک تمامی هستی به این حقیقت اعتراف می‌کند، که باید دست نیاز به سوی سایر مبادی معرفت دراز کند، و گوهر شب‌فروز دانش و معرفت را از هر جا که امکان دارد، به دست آورد. خردمندی بشر حکم می‌کند که بر آدمی فرض و ضرورت است که از تجربه و حس دیگران بهره‌مند شود و خود را از نور معرفت آنان به بهانه‌ی واهی محروم نکند. البته نه اینکه با خرافه و افسانه و اسطوره کنار بیاید که این هم عین بی‌خردی است و از عقلانیت فرسنگ‌ها فاصله دارد. بلکه با اجتناب از تفریط، معیارهایی را تنظیم کند و با تأسیس و نهادن ایستگاه‌های مختلف بازرسی ادعاهای مختلف را بازرسی کند و پس از تشخیص گوهر ناب از خرافه، تسلیم حقیقت شود و به آن ایمان آورد. بر اساس این معیار است که آدمی تسلیم حس و تجربه‌ی دانشمندان می‌شود وقتی که با ملاک و معیار حقیقت سخن آنها را می‌یابد، در برابر آن تواضع می‌کند و آن را اندوخته‌ی برای ادامه‌ی راه خود برای کشف سرّ هستی و دریافت حقیقت قرار می‌دهد.



خردمندی آدمی به او حکم می‌کند که: چون اولاً خودش ابزار لازم و کافی را برای درک تمامی حقیقت ندارد و نمی‌تواند تمامی هستی را تجربه کند، ثانیاً به بهانه‌ی عدم احساس و درک جهان پر رمز و راز، حق ندارد، آن را انکار کند و تنها به دریافت‌های خود بسنده کند. ثالثاً انسان به همان میزان و معیار که تجربه معرفتی و احساس دیگران را در هر زمان و مکانی که بودند پس از اعتبارسنجی و عرضه بر موازین منطقی و عقلانی و اطمینان‌بخش، آنها را به عنوان معرفت می‌پذیرد و آن را با معرفت خود درمی‌آمیزد و بر اساس آن دانش موجود را توسعه می‌دهد و دانش جدید را پدید می‌آورد. بر این اساس اگر ادعاها و گزاره‌های معرفتی نسبت به گسترش گیتی و حقیقت هستی و میدا و منتهای آن به دست انسان رسید آیا آنها را نابخردانه و با تعصب خشک و بی‌عقلی محض، آنها را مردود اعلام می‌کند و خود را از آن حقیقت‌ها محروم می‌سازد یا باید آنها را استماع کند، با معیارهای دقیق سنجش کند و در بوته‌ی نقد قرار دهد و از زلال معرفت آنها خود را سیراب گرداند و بدینوسیله خود را از برهوت تحیر و سرگردانی به دامن سرسبز آرامش و جهان نور و ساحل نجات برساند.

گزاره‌هایی که پیامبران الهی و رسولان وحی و کتب آسمانی برای بشریت به ارمغان آورده‌اند، تا آدمی را به زلال معرفت برسانند، همگی از این طائفه‌اند، ویژگی‌های منحصر به فرد پیامبران، برای تکیه بر معارف و آموزه‌های وحیانی ایشان و اعتبار و ارزش‌بخشی به آموزه‌های ایشان بر اصول ذیل استوار است:

اولاً پیامبران از بهترین شایستگان جامعه و پاکان و راستگویان میان مردم بودند، تمامی مردم آنها را تا بیش از ادعای رسالت، به صداقت و درستی و امانت و سجایای اخلاقی آموخته بودند و تجربه کرده بودند اگر مردم را از خطر حیوانی درنده و شیری خشمگین در مسیری یا مکانی بیم می‌دادند، مردم با اطمینان کامل به وجود حیوان درنده در مکان مورد اشاره، از عبور از آنجا پرهیز می‌کردند. ثانیاً آموزه‌ها و گزاره‌های معرفتی آنان، همگی از روی علم و یقین بود، آنان دانش‌هایی را به پیروان خویش آموزش می‌دادند که خود از روی یقین تجربه کرده و آنها را با حس درونی خویش دریافت کرده و علم حضوری به آنها یافته بودند و ذره‌ای نسبت به دانش و معرفت مکتسب خود شک و تردید نداشتند. بلکه با درجه‌ای بسیار بالا از یقین، در اوج درک حقیقت که بتوانند آن را بالعیان مشاهده کنند و آن را در آغوش گیرند و جزء راز حقیقت وجودی خویش درآورند و با آن یگانه و متحد گردند، مشاهدات خود را برای مردم بیان می‌کردند. ثالثاً پیامبران به دانش‌ها و آموخته‌هایی که در مسیر کشف و احساس خود دریافت کرده بودند و به آن نائل آمده بودند و به آن حقیقتی که آن را درک کرده بودند، ایمان و باور داشتند، صرفاً کسب آگاهی نبود، بلکه این آگاهی در عقد القلب ایشان فرو رفته و ایمانی بی‌بدیل را پدید آورده بود (أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ) (بقره/۲۸۵)

رابعاً پیامبران آن معرفت شهودی را که کسب کرده بودند و آن دانش زلال و بی‌مانند وحیانی را که پیرامون جهان دیگر آموخته بودند (الرَّحْمَانُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ) (الرحمن / ۲ و ۱) (عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى) (نجم/۵) با صداقت و راستی و درستی، از روی دلسوزی و شفقت و بدون چشمداشت و درخواست مزد خود را موظف می‌دیدند که آن را به دیگران برسانند و آنها را هم از چشمه‌ی زلال آموزه‌های وحیانی خویش سیراب گردانند (مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ) (شعراء/۱۰۹). آنها سراج منیر برای جامعه‌ی انسانی بودند تا آدمیان را از ظلمت جهل برهانند و به دنیای نورانی آگاهی و شهود و معرفت رهنمون باشند، آنها تاجر و جیره‌خوار و مواجب خواه نبودند، آنها حاضر بودند از تمامی مواهب طبیعت و از تمامی دانسته‌های مادی و از زن و فرزند و قبیله و حتی سلامت و جان خویش بگذرند و همگی را فدای آموزه‌های وحیانی و یافته‌های خویش به سایر مردمان کنند. آنان در قید خانواده و در بند عشیره و در حصار قبیله و قوم و رنگ و زبان و نژاد و طبقه‌ی اجتماعی خود گرفتار نمی‌آمدند. آنها آزادگانی بزرگوار با روحی بزرگ بودند، که خود را فدایی انسانیت و جامعه‌ی انسانی با قطع نظر از تمامی رنگها و قالب‌ها کرده بودند و در مسیر تعلیم و تربیت انسان‌ها گام برمی‌داشتند، جهاد و تلاش بی‌وقفه و شبانه‌روزی داشتند و یک لحظه در این مأموریت انسانی خویش دچار سستی و تردید و یأس نمی‌شدند.

خامساً اگرچه صداقت و امانت پیامبران که خود از درون جامعه‌ی خویش برانگیخته شده بودند و به زلال دانش دست یافته بودند، و مردم کاملاً آنها را می‌شناختند و به آنها اعتماد و اطمینان داشتند (رَسُولاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ) (آل عمران/۱۶۴) از جهت عقلانی کافی برای آموختن دانش ایشان بود و برای خرد و دستگاه اندیشه‌ی بشری به همین مقدار بسنده می‌بود که دو زانوی ادب به زمین زند و از اندوخته‌ی دانش الهی و انبوه تجربه موانست با وحی و ادراک ایشان بهره برد، همچنانکه از تجربه‌ی دانش دیگران استفاده می‌کند و بهره می‌برد، با این همه پیامبران با نشانه و بیته و آیت الهی آمده بودند. ید بیضایی موسی 7 و عصای چوپانی او که در دستانش به اژدها تبدیل می‌شد، و احیاء مردگان عیسی 7 و ده‌ها و صدها معجزه‌ی رسولان شریف و راستگویان عزیز الهی و به ویژه معجزه‌ی جاودانه‌ی پیامبر ختمی مرتبت 6 یعنی کتاب الهی قرآن، همه و همه، معیار و میزانی برای سنجش اعتبار دانش مورد ادعای رسولان کریم بود.



توقع انبیای الهی آن نبود که مردمان با تقلید کورکورانه و متعبدانه به گزاره‌های معرفتی و حیانی تن در دهند و آنها را بپذیرند این آموزگاران آمادگی داشتند؛ بدون اکراه و اجبار و بدون توسل به زور و تهدید، با شرح صدر و آغوش باز با خلق عظیم و حفظ کرامت انسانی، با بی‌نه و برهان و اقامه‌ی دلیل و با منطق و عقل با دیگران مواجه شوند و تجربه‌ی بی‌بدیل معرفتی خویش را در طبق اخلاص آنان اهداء نمایند. آنان به شدت از تقلید چشم بسته از آباء و اجداد و نیاکان مردم را برحذر می‌داشتند و پیش از هر چیز بر شعور و علم در یقین و خرد و لب و اندیشه و منطق و خرد تأکید داشتند.

بنابر آنچه گذشت؛ ره‌آورد دانش پیامبران و فرآورده آموزش‌های ایشان به آدمیان و آنچه را در قالب گزاره‌های و حیانی در اختیار جامعه‌ی بشری قرار داده‌اند، تفاوتی با سایر معارف بشری و دانش‌های به دست آمده از حس و تجربه و عقل آدمیان دیگر ندارد، توقع آن نیست که این سلسله معارف بدون اعتبارسنجی و عرضه‌ی آن بر معیارهای پذیرفته شده‌ی عقلانی پذیرفته شود، بلکه از این جهت مثل سایر علوم لازم است از ایستگاه بازرسی و گیت مورد تأیید خردمندان عبور داده شود و در سیستم صافی و فیلتر ایشان پذیرفته شود:

(أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) (نحل/۱۲۵)

حکمت اساس کار معرفت پیامبرانه است، معرفت ایشان از استحکام و اتقان کافی بهره‌مند است و این نقطه‌ی تفاوت بنیادین میان معرفت و حیانی رسولان الهی با بسیاری از معارف بشر است.

بسیاری از گزاره‌های دانشمندان و زنجیره‌های تجربی و ادراکی عالمان فرهیخته، مبتنی بر نظریات، حدس‌ها و گمان‌ها، اما و اگرهاست، در تجربه‌ی دانشمندان، علم به معنای یقین بسیار کمیاب و گوهری نادر الوجود است. علوم دانشمندان برگرفته از دانش تجربی و حسّی است که غالباً بر استقراء ناقص استوار است و دستاورد استقراء چیزی بیش از ظن و گمان و حدس نیست، در حالی که پیامبران در تجربه‌ی خویش از علمی یقینی و کلی و دانش بی‌برو برگرد و تردیدناپذیر متنعمند و آن را پیش‌کش جامعه‌ی خویش می‌کنند.

اگرچه آنچنانکه بیان شد، انتظار رسولان و آموزگاران معارف عمیق و حیانی آن نیست که مقلدانه و بی‌جستجو و کنجکاو و پرسش و پاسخ و تأمل و اندیشه و خردوری آموزه‌های معرفتی آنان تصدیق شود و در انبان معارف بشری افزوده گردد و اصولاً چنین تقلید مورد مذمت و نکوهش این معلمان راستین است. (أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَأَيَعْلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ) (بقره/۱۷۰) ولی در برابر، انتظار آن است که بدون دلیل و حجت و بی‌نه، معارف الهی این آموزگاران مورد انکار قرار نگیرد. بر اساس دستگاه خردوری و عقلانیت انسانی، این روش به هیچ وجه قابل دفاع نیست که معرفت‌های پیامبری، از روی حماقت و بی‌خردی مورد جحود واقع شود و بدینوسیله بشر جاهلانه خود را از مزایا و فواید این نوع دانش محروم سازد. هرگز عقلاء چشم فرو بستن بر دانش دیگری را نمی‌ستایند، چه رسد به چشم فرو بستن در قبال علوم الهی و معارف دینی. این را خردمندان خیانت در حق خویش‌ن می‌شمردند که کسی لجوجانه با منش کودکانه خود را در حصار انانیت خویش حبس گرداند و در تاریکی جهل، نخواهد از نور دانش و معرفت الهی دیگران بهره ببرد.

۲. فرآیند کسب دانش اسلامی

دانش اسلامی از دو منبع کتاب و سنت، قابل استخراج و استنباط است و بر اساس گزاره‌های معرفتی که در این دو منبع منعکس است، می‌توان درباره هستی و پدیده‌های خلقت و آغاز و انجام عالم و آدم، کسب دانش کرد. منظور از کتاب، قرآن کریم و منظوران سنت، سخن و رفتار و تأیید (قول، فعل، تقریر) پیامبر اعظم و اهل بیت طاهرین: می‌باشد. این سخن در رابطه با خود قرآن کریم و سنت است ولی آیا آنچه اکنون پس از چهارده قرن در اختیار بشر قرار دارد خود کتاب و سنت است و یا روایات و حکایاتی از آن می‌باشد؟ برای دست یافتن به دانش اسلامی تفکیک این دو از یکدیگر اهمیت بالایی برخوردار است. مادامی که به شیوه علمی و با عقلانیت نتوانیم آنچه را که حکایت از سنت می‌کند، از خود سنت تفکیک کنیم. استناد یک محتوا و مضمون به اولیاء اسلام با مشکل مواجه می‌شود. البته نسبت به قرآن کریم از آنجا که به طور متواتر و یقینی در طول تاریخ از زمان حیات پیامبر ۶ تاکنون دست به دست گشته و به یقین ثابت است، آنچه اکنون در دست مسلمانان با نام مصحف شریف و قرآن کریم شناخته می‌شود، همان چیزی است که پیامبر ۶ به عنوان کتاب الهی به مردم رسانده و آموزش داده‌اند. بنابراین نسبت به قرآن از جهت سندیت مشکلی نیست و دوگانگی و تفکیکی راه ندارد.

ولی نسبت به سنت، میان روایات حکایت‌کننده سنت، با آنچه واقعاً سنت معصومان: می‌باشد، تفاوت وجود دارد و در مرحله نخست روش و منهجی علمی و عقلانی باید یافت که چگونه از روایت سنت بتوان به خود سنت دست یافت.



۲-۱- کتاب و سنت، منابع اصلی دانش اسلامی

مطالبی که در بخش اول گذشت پیرامون جریان معرفت و اندوختن دانش بشری به طور عام از منابع مختلف و مبادی گوناگون دریافت حقیقت بود و آنچه نسبت به آموزگاران دانش وحیانی و آسمانی بیان شد، در مورد تمامی پیامبران الهی صادق و قابل انطباق نیست. ولی از میان رسولان و سفیران پروردگار، به لحاظ جایگاه و منزلت و ویژگی‌های مختلفی که بعداً هم به برخی از زوایای آن اشارت خواهد رفت، آنچه در این جا محل بحث و گفتگو از آموزه‌های معرفتی و دانش غیبی اوست، خاتم انبیاء الهی، حضرت محمد است.

حضرت ختمی مرتبت 6 دانش و معارف وحیانی که توسط ایشان از مبدئی آسمانی تلقی و دریافت شده بود، در قالب دو منبع کتاب و سنت در اختیار انسان قرار دادند. کتاب، همان قرآن کریم است که طبق گفته آیات آن، معجزه جاودانه پیامبر اسلام 6 است که با تمامی انسانها در طول تاریخ تحدی کرده است که اگر کسی قادر است همانند آن یا سوره یا آیه‌ای نظیر آن را بیاورد. (وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ). (بقره/ ۲۳)

اما شمول آن، اختصاص به گفتار رسول خدا پیامبر 6، بلکه شامل جمع آموزه‌های ایشان اعم از گفتار و رفتار و حتی تأییدات و تقریرات آن بزرگوار می‌شود، همچنانکه سنت از نگاه مذهب اهل بیت علیهم السلام، شامل سخن، کردار و تأیید دیگر معصومان نیز می‌شود و اختصاص به آن حضرت ندارد.

نکات بالا گزاره‌هایی است که در جای خود مدلل و مبرهن است و در اینجا به عنوان اصول موضوعه و مبادی تصدیق بحث برای رسیدن به نقطه اساسی مبحث مطرح گردید.

در منبع آسمانی علوم و معارف اسلام که به عنوان کتاب و سنت از آن یاد کردیم نسبت به آنچه که در بخش اول در مورد مبادی و منابع دانش بشری از آن یاد شد، این دو منبع هم جزء آن منابع قرار می‌گیرد. آدمیان می‌توانند با دریافت آموزه‌های کتاب و سنت و گزاره‌های دانشی، آنها را به دستگاه ادراک و ندیشه خود عرضه کنند و طبق آن به دانشهای جدید دارای اعتبار عقلانی دست پیدا کنند و متعمق شوند. بنابراین آدمی می‌تواند تمامی گزاره‌هایی را که در کتاب و سنت موجود است و از عالم هستی و پدیده‌های آن، دانش را معرفی می‌کند، آنها را بر طبق موازین عقلانیت ارزیابی کند و بعد از عبور از صافی‌های مطمئن، آن را بپذیرد و جزء معارف و ذخیره دانشی خویش قرار دهد. این دانشهای برگرفته از منبع کتاب و سنت نیز مثل سایر گزاره‌های معرفتی کسب شده از طریق سایر منابع حسی و تجربه خود یا سایر خردمندان و اندیشه ورزان در دستگاه ادراکی و معرفتی وارد شود و ارزیابی گردد.

آنچه گفتیم در مورد قرآن کریم و سنت واقعی نبوی که از ایشان صادر شده یا سر زده است کاملاً صادق است. اما پرسشی که در این میان مطرح است در مورد منابعی است که اکنون در اختیار ما می‌باشد آیا آنچه در اختیار آدمیان است و در دسترس آنهاست، دقیقاً همان چیزی است که پیامبر اسلام 6 آموزش داده و بیان کرده اند؟ با توجه به اینکه میان زمان ما تا عصر پیامبر اسلام 6 قرن‌ها فاصله وجود دارد و مستقیماً معارف و آموزه‌های معرفتی را از آن حضرت تلقی نمی‌کنیم. بنابراین آنچه در اختیار ماست، روایت و حدیث آن آموزه‌هاست و نه خود آنها، از این رو خود این روایات و حکایت‌ها که برای ما از دانش پیامبر اسلام 6 و ائمه طاهرین: خبر می‌دهند، لازم است به دستگاه خرد عرضه شود و مورد سنجش و اعتبار قرار گیرد.

اینجاست که مطلب با قدری پیچیدگی و ناهمواری مواجه می‌شود که نیازمند روش علمی و منهج دقیق پژوهشی است که اولاً در مرحله نخست آنچه به ما حکایت شده و در منابع اسلامی از آموزگاران بزرگ اسلام نقل شده مورد کاوش و سنجش قرار گیرد. تا ثابت شود این مطلب بیان شده و حکایت گردیده قابل استناد به آن حضرات است یا خیر؟ سپس در مرحله دوم، آن را با مواجهه با موازینی که در بخش اول آمد، مورد مذاقه و پرس و جو قرار دهیم. اینجاست که مسیر سلوک معرفت و کسب دانش از آموزه‌های رسول گرامی پیامبر 6 و معارف امامان:، با نوعی تأمل و درنگ و دقت بیشتر می‌باید همراه باشد تا دستگاه اندیشه گرفتار ظلمت جهل و پیمودن وادی ناصواب و نادرست نگردد.

۲-۲- نقش اجتهاد در تولید دانش اسلامی

اگر هدف، استنباط حکم شرعی از لابلای معارف دستوری و حقوقی اسلام نباشد، بلکه هدف استنباط رأی اسلامی، از درون داده‌های هستی‌شناسانه منابع اسلامی باشد، می‌توانیم آن را هم اجتهاد بنامیم، ولی نه اجتهاد فقهی، بلکه اجتهاد در سایر زمینه‌ها و موضوعات مرتبط با هستی و پدیده‌های مختلف عالم. مثلاً کار مجتهد مبدع‌شناسی از دید علوم اسلامی آن است که به گزاره‌های مربوط به ذات حق و صفات، اسماء و افعال الهی که در قرآن و سنت آمده است، مراجعه کند و پس از استقراغ و وسع و به کار گرفتن تمامی همت و توان، نظر و رأی اسلامی را استخراج و استنباط کند به گونه ای که بتواند آن را به اسلام نسبت دهد؛ البته این در صورتی است که فرآیند اجتهاد،



روشمند و صحیح بوده، و با استفاده از ملکه‌ی کسب شده در این زمینه و فرا گرفتن دانش‌های مورد نیاز و تجربه‌های لازم، انجام گرفته باشد.

همچنین، کار مجتهد معادشناسی، انسان‌شناسی، پیامبرشناسی و غیره از دیدگاه اسلامی نیز در همین ردیف است. بنابراین در مسأله کشف دانش اسلامی به طور کلی، در هر ساحت و محور از محورهای مرتبط با هستی‌شناسی، همچون روش اجتهاد فقهی، این یک ضرورت و باید عقلانی و روشی است که برای کشف و استخراج و استنباط نظر شارع اسلام، لازم است، این فرایند طی شود. بنابراین در تمامی ساحت‌ها و حوزه‌های دانشی که ما با آموزه‌های مرتبط با هستی در منابع اسلامی روبرو می‌شویم، برای رسیدن به نظر اسلام و نسبت دادن آن، به خداوند یا پیامبر اسلام⁶ به این روش و شیوه نیازمندیم. حتی کسی که ادعای دانش‌های انسانی اسلامی یا ادعای دانش‌های تجربی اسلامی دارد، ناگزیر به طی این فرایند است. این منهج اجتهاد است که می‌توان آن را منهج جواهری هم نامید، با اینکه در کتاب جواهرالکلام همت صاحب جواهر، فقیهانه و برای کشف حکم شرعی از منابع کتاب و سنت است، ولی همت مجتهد دانش اسلامی کشف رأی اسلام در موضوع مرتبط با تخصص خود اوست. اگر شخصیتی مثل علامه طباطبایی، تفسیر المیزان می‌نویسد و مجتهد و صاحب نظر در تفسیر قرآن است و یا مجتهد در کلام و فلسفه‌ی اسلامی است؛ او هم منهج اجتهاد جواهری دارد و با این روش و شیوه به سراغ فهم آیات قرآنی و فهم کلام و فلسفه از میان منابع اسلامی می‌رود و رأی و نظر قرآن و سنت را از آنها کشف و استخراج می‌کند. منهج و روش و فرایند کار تفاوت ندارد. تفاوت در موضوع و حوزه‌ای است که کار اجتهاد به سرانجام رسیده و طی شده است.⁶ مجتهد فقهی، حقوقی و اخلاقی که در حوزه‌های غیر هستی‌شناسانه غور و کاوش می‌کند با مجتهد هستی‌شناسی برای کشف رأی اسلامی در حیطه‌های دانش و حکمت، تفاوتش تنها در رکن دوم، از ارکان اجتهاد است، یعنی زمینه‌ی موضوعی و ساحت کاوش و تلاش متفاوت است. ولی از جهت سایر ارکان تفاوتی در میان نیست، تنها ادله و گزاره‌ها امر متغیری است که از یک موضوع به موضوع دیگر، و از یک شاخه به شاخه‌ی دیگر دانش تفاوت می‌یابد.

۲-۳- ملاک برای پیدایش دانش اسلامی

طبق آنچه گذشت وقتی شاخه‌ای از شاخه‌های دانش به عنوان رشته‌ای از رشته‌های علوم و دانش‌ها پیوند با اسلام می‌خورد و اسلامی تلقی می‌شود که:

۱. داده‌ها و گزاره‌هایی که آن دانش بر آنها استوار گردیده است، برگرفته از منابع اسلامی باشد و از آن منابع گزارش شده باشد؛
۲. داده‌ها و گزاره‌هایی باشند که بر اساس معیارهای صحیح و پژوهش قابل استناد به اسلام باشند؛
۳. آن داده‌ها در فرایند روش اجتهادی قرار گرفته باشند و طبق معیارهای اجتهاد صحیح از آنها نتایج و حقایق استنباط شده باشد؛
۴. اصل آن داده‌ها و گزاره‌ها و نتایج اجتهادی مترتب و مستنجم از آنها، از جهت کمیت و کیفیت در طیفی از مسائل و پرسش‌های مرتبط با یک موضوع یا پدیده به گونه‌ای قرار گیرند که به طور متعارف در جامعه‌ی بشری به عنوان یک رشته و شاخه‌ای از شاخه‌های دانش مورد پذیرش قرار گیرد.
۵. فرایند پیدایش یک دانش و علم مصطلح به عنوان رشته‌ای از رشته‌های علوم، چنانکه پیش از این در تعریف دانش گذشت ممکن است فرایند تدریجی و متکاملی باشد، اولاً چه بسا در مرحله‌ای از زمان تعداد داده‌ها و گزاره‌ها از جهت کمیت و کیفیت اندک و محدود باشد ولی بر اثر کاوش و جستجوی بیشتر بر تعداد آنها افزوده شود و یا به داده‌های کیفی‌تر و دارای اهمیت بیشتری که بتواند زاویه‌ای از زوایای اساسی موضوع را بهتر بشکافد، دست یابند. ثانیاً همان داده‌های سابق چه بسا مجدداً مورد بازاندیشی و تأمل و اجتهاد دوباره قرار گیرد و بر اثر اجتهادهای جدید و بازاندیشی و تأمل‌های بیشتر، به نتایج جدیدی دست یابند.

ثالثاً چه بسا هر دو حالت پیش گفته با هم رخ نماید و به هر حال در فرایند تولید علم و دانش اسلامی به گونه‌ای شاهد پیشرفت باشیم که محصول آن یا تکمیل دانش‌های گذشته باشد و یا دانشی نو درباری یک موضوع و پدیده، متولد گردد.

به هر حال منابع اسلامی، همچون چشمه‌ای جوشان می‌باشند نه همچون حوض و استخری پایان پذیر. هر اندازه بشریت به سرچشمه‌ی جوشان علوم و حیانی نزدیک شود و بخواهد از این چشمه‌ی جوشان بنوشد و دانش و معرفت خود را ارتقاء بخشد، امکان پذیر است. در حقیقت ما با دو جهان و عالم برای کسب دانش و معرفت مواجهیم. یکی جهان خارجی و بیرونی که روزانه بر اثر تحقیق و پژوهش و اندیشه، در اطراف پدیده‌های آن، سطح دانش بشری بالا می‌رود و به موازات این منبع، منبع دوم، منابع علوم و حیانی اسلامی است، که آن



هم نظیر منبع اول، چشمه‌ای جوشان و غیرمتناهی و پایان‌ناپذیر و بی‌نهایت است. تا آنجا که بشر قدرت اندیشه داشته باشد و امکانات پژوهشی خود را بسیج کند، برای دریافت حقایق عالم از طریق منابع اسلامی، هنوز هم جای اندیشه و جهاد علمی و اجتهاد مستمر برای کشف حقایق جدید وجود دارد و نمی‌توان آن را تمام‌شدنی پنداشت.

تمامی آنچه ذکر شد، مسیر پیدایش و شکوفایی و رویش دانش اسلامی برای بشریت از طریق متعارف اسلامی است که با روش اجتهاد مصطلح چنانچه خواهد آمد، طی خواهد شد. ولی نباید غافل شد که معارف کتاب و سنت هم مثل حقایق عالم رازها و لایه‌هایی پنهان دارد که افرادی ویژه از اولیاء الهی به آن رازهای پنهان و بطون و قوف می‌یابند؛ دانش‌هایی که در اختیار امثال سلیمان پیامبر ۷ است که با حیوانات سخن می‌گوید (قَالَتُمْ نَمْلًا) (نمل/۱۸) و زبان آنها را می‌داند و وزیر او تنها از علمی از علوم کتاب باخبر است (قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ) (نمل/۴۰) و دانشی که عیسی مسیح ۷ بر اساس آن مرده زنده می‌کند «وَأُخِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ» (آل عمران/۴۹) و بیماری‌های لاعلاج را شفا می‌دهد (وَأُزْرِئُ الْأَكْمَةَ وَاللُّبْرَصَ... بِإِذْنِ اللَّهِ) (آل عمران/۴۹) و امثال این موارد، معارف و دانش‌هایی است که نشان می‌دهد، انسان‌هایی ویژه، بر دانش‌های پنهان و غیب و رازهای مگوی آفرینش اشرف دارند که از طریق آنها هم ممکن است دانش‌هایی به سایر مردم منتقل شود.

۲-۴- اهمیت مبانی دانش اسلامی و اصول راهبردی آن

از عمده مباحث دانش اسلامی سخن از مبانی این شاخه از دانش است. منظور از مبانی در اینجا مبادی تصدیقی و به اصطلاح دانش منطق و اصول موضوعه‌ای است که این دانش اسلامی بر پایه‌ی پذیرش و گواهی به صدق و صحت و صواب بودن آنها، استوار گشته است. در این بخش، مبانی دانش اسلامی به طور فشرده بیان می‌شود.

طبق آنچه در مباحث این بخش و بخش‌های پیشین گذشت، به طور فشرده می‌توان مبانی دانش اسلامی و مبادی تصدیقی و اصول راهبردی آن را در موارد ذیل برشمرد. این اصول، مهم‌ترین و یا از جمله مهم‌ترین اصول راهبردی و مبانی فراگیری دانش اسلامی و گسترش، رشد و بالندگی آن به حساب می‌آید.

- **حجیت عقلانیت و توان اندیشه و اعتبار نیروی خردورزی آدمی؛**
- **مرجعیت عقلانیت و اعتبار خردورزی آدمی در حل تعارض و تهاوت میان منابع دانش بشری؛**
- **اعتبار عقلانی منابع دانش اسلامی؛**
- **محدودیت توان خردورزی و قدرت عقلانیت آدمی در مواجهه با بسیاری از معارف و دانش‌های الهی؛**
- **امکان و ضرورت تحقق دانش اسلامی؛**
- **حجیت قرآن کریم و اعتبار سنت به عنوان منابع اصیل دانش اسلامی؛**
- **التزام و تعهد سپاری در بکارگیری شیوه اجتهاد مصطلح در تولید دانش اسلامی با استفاده از منابع کتاب و سنت؛**
- **هماهنگی و یکپارچگی میان سه‌گانه‌ی عقل و اسلام و دانش و عدم تعارض و تنافی میان فرآورده‌های اصیل آنها؛**
- **جایگاه و اعتبار مقوله‌ی دانش و ضرورت دانش‌پژوهی و احترام به یاد دادن و یاد گرفتن دانش، به عنوان محوری‌ترین آموزه‌های اسلامی؛**
- **لزوم انتخاب و گزینش در دانش‌های مختلف و تفکیک دانش سالم و مفید از دانش ناسالم و آسیب‌زننده؛**
- **نفی دانش سکولار و بی‌تفاوت و متمایز و منفک از آموزه‌های اسلامی؛**
- **لزوم تفکیک میان دانشمندان صالح و خوب از دانشمندان سوء و فاسد؛**
- **تأثیر متقابل دانش و رفتار آدمی (علم و عمل) در رشد و بالندگی و کمال انسان و گسترش دانش او؛**
- **نکوهش و مذمت تقلید کورکورانه و پیروی بی‌منطق از دانشمندان سوء؛**
- **سعادت و شقاوت، صلاح و فساد فرد و جامعه، در گرو دانش و دستگاه تولید و گسترش و نشر دانش اسلامی.**

۲.۵. معیار پذیرش گزاره‌های معرفتی

آموزه‌های پیامبران و تعالیم رسولان الهی در دو بخش کلی قابل انقسام و طبقه‌بندی است. بخشی که عبارت است از بایدها و نبایدها، اوامر و نواهی، و آنچه مربوط به شرایع و قوانین و امور فقهی و حقوقی می‌شود، این گزاره‌ها که حاکی از الزامات و فرامین و دستورات این



سلسله جلیله است، مورد گفتگوی این مجموعه نیست این بخش که احیاناً از آن به ایدئولوژی هم تعبیر می‌شود در مجال دیگر باید مورد کنکاش و تحلیل و بررسی قرار گیرد.

بخشی دیگر مربوط است به گزاره‌های دانش معلمان آسمانی و آنچه را که در قالب قضایای معرفتی به بشریت خبرمی دهند و معارفی را که با استفاده از تجربه‌ی وحیانی و شهود و کشف ماورائی خود، دریافته‌اند و در اختیار دیگران قرار می‌دهند، این سلسله از گزاره‌ها، مربوط به دانش‌ها و به اصطلاح «هست‌ها» و حقایق جهان هستی می‌شود. از قضایای مربوط به خداشناسی، مبدء‌شناسی، معادشناسی، هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، کیهان‌شناسی، زمین‌شناسی، تا حیوان و گیاه و حتی مسائل تاریخی که در معارف و گزاره‌های خبری معارف اسلامی مندرج است. این بخش از معارف و شناخته‌های پیامبران، محل سخن این گزارش در این مجال است.

همچنین علاوه بر تعالیم انبیای الهی پیرامون حقایق جهان هستی، محصولات معرفتی بشری که از طریق شهود و علم حضوری خود آدمی، محقق می‌شود، در دستگاه خرد و اندیشه او به شکل معرفت درمی‌آید (و نقش دستگاه حسی در این فرآیند، تنها ابزار کسب معرفت است). این دستگاه خردورزی و نیل به شهود و معرفت، همچنانکه می‌تواند از طریق مستقیم حواس مطالبی را بیابد. همچنان می‌تواند ره آورد حس و تجربه‌ی دیگران را نیز به واسطه حس شنوایی خویش بشنود و یا به کمک حس بینایی آنرا ببیند و آن را در دستگاه خرد خود مورد مذاقه و ارزیابی قرار دهد و بر اساس موازین عقلانی به اعتبارسنجی و نقد درجه‌ی صحت آن اقدام کند، همچنان که معارف کسب شده توسط خود را در بوته نقد قرار می‌دهد و مشاهده می‌کند که احیاناً دچار خطا شده است. سومین دسته از معارفی که می‌تواند بر دستگاه خرد و سیستم اندیشه ورزی انسان وارد شود و آن هم بدون حب و بغض مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد و با گذشتن از دستگاه صافی و ارزیابی و سنجش عقل سلیم عبور کند، دانش‌ها و گزاره‌های معرفتی بشری است که علاوه بر تعالیم پیامبران الهی و یافته‌های مستقیم خود، می‌تواند مورد بهره برداری قرار گیرد.

بنیان مرصوص معرفت بشری و آنچه را که بنیان رفیع دانش انسان در طول قرن‌ها تلاش و تجربه و کار بی‌وقفه پدید آورده است محصول این سه چشمه‌ی جاری است که همگی زلال معرفتی خویش را بر دستگاه معرفت و اندیشه و شهود و ادراک آدمی عرضه کرده‌اند و آدمی را گام به گام از دنیای پر از جهل به افق‌های نورانی دانش و معرفت هدایت کرده‌اند.

در یک جمع بندی آنچه در این میان حائز اهمیت است، آنکه برای دستگاه معرفت بشری و عقلانیت آدمی تفاوت نمی‌کند، اولاً دریافت‌ها و کانال و جریان‌های ورودی مربوط به ادراک خودش (حس و تجربه مستقیم خود او) باشد، یا ادراک و حس و تجربه دیگران، یا آموزه‌های منبعث از منابع معارف اسلامی باشد، آنچه مهم است، آنکه باید گزاره‌ی معرفتی اعتبارسنجی شود و در یک سیستم معرفتی تحلیل گردد. ثانیاً ورودی‌های سیستم معرفت، فرقی نمی‌کند مربوط به عالم محسوس و مادی و به تعبیر دیگر عالم شهود باشد یا مرتبط و آورده از عالمی ماوراء جهان طبیعت و مشهود باشد و از جهانی غیرمادی و غیب، گزاره و معرفتی عرضه شده باشد. از این جهت تفاوتی ندارد چون این جهان خردورزی و دستگاه اندیشه و عقل بشر است که نه تقلید کورکورانه و بی‌دلیل را می‌پذیرد و نه تکبر مغرورانه را که هر چیزی را بخواهد وجود و انکار کند بلکه با توجه به صافی‌های گوناگون که در آن تعبیه شده است، می‌تواند به سنجش ارزش و اعتبار هر گزاره‌ای اقدام کند، غایب الامر ممکن است اعتبارگزاره‌هایی را نتواند تشخیص دهد و لذا آنها را در انبان گزاره‌های قابل بررسی (بقعه‌الامکان) خود نگهداری می‌کند و با علامت استفهام آنها را برای روزی که بتواند سنجش کند، ذخیره می‌کند و اما در غیر این موارد یا گزاره‌های عرضه شده توسط منابع مختلف را مردود اعلام می‌کند و آن را نمونه‌ای از جهل مرکب و توهم و خیال و مانند آن به حساب می‌آورد و یا به آن درجه‌ای از معرفت و ارزش و اعتبار اعطا می‌کند از درجه ظن و گمان، تا درجه اطمینان و تا درجه یقین جزمی و قطع صد در صد. در یقین هم درجاتی برای معرفت‌های عرضه شده به خرد قائل است، از علم الیقین تا عین الیقین و بالاخره حق الیقین که عالی‌ترین درجه از درجات معرفت است که ممکن است به گزاره‌ای داده شود.

همچنین ممکن است در یک طبقه بندی دیگر، معارف کسب شده را به معارف نظری و بدیهی تقسیم کند و معارف بدیهی را هم به درجاتی متفاوت درآورد و آنها را بسنجد تا به مرحله ضروریات اولیه که عالی‌ترین درجه و نشان را از سیستم خردوری بشر کسب می‌کنند، برسد.

در مقام نسبت سنجی میان گزاره‌های معرفت که از سه منبع جوشش معرفت، به دستگاه اندیشه و خردورزی انسان ریخته شده تا در آن تحلیل انجام شود و درجه خلوص آن برای کسب نشان دانش و معرفت مشخص گردد حالات گوناگونی ممکن است رخ دهد:

حالت اول) گزاره‌هایی که محصول هر یک از این سه منبع به طور جداگانه و مستقل از دیگری است، و جزء دریافت‌های دو منبع دیگر نبوده است. در این حالت، عقل بر اساس موازین سنجش خود نسبت به اعتبار آنها دست به اقدام می‌زند و مثلاً یا خود انسان درک کرده و حس و تجربه نموده یا از طریق دیگران دریافت شده و یا صرفاً در آموزه‌ها و حیانی مندرج بوده است.

حالت دوم) گزاره‌هایی که مشترک محسوب می‌شود و از بیش از یک منبع وارد عقل انسان شده و دریافت گردیده است و مثلاً از منبع حس و تجربه خود آدمی و دیگران یا از منبع ادراک مستقیم آدمی و آموزه‌های پیامبران تلقی شده است و حتی ممکن است یک گزاره از سه منبع گزارش شده باشد. در صورتی که گزاره‌ای از بیش از یک منبع گزارش شده باشد، چند فرض قابل تصویر است:

فرض نخست: گزاره‌ای از دو یا سه منبع دریافت گردیده و هر دو یا هر سه مفاد یکدیگر را تأیید می‌کنند و باهم تعارض و تنافی ندارند، در این حالت گزاره در دستگاه خرد ارزیابی می‌شود و بر اساس معیارهایی که در آنجا وجود دارد، نشانی از معرفت یقینی یا اطمینان ظن و گمان و یا حتی وهم و خیال را می‌گیرد و یا حتی ممکن است توسط دستگاه خرد مردود اعلام شود و مورد تکذیب دستگاه عقل قرار گیرد. چنانچه سه منبع گزاره‌ی خود را با معیارهای صحیح و مورد پذیرش عقل عرضه کرده باشند و عقل در دستگاه صافی و فیلترینگ خویش آنها را دارای اعتبار بالا تشخیص دهد آنجاست که دانش ارزشمند و بسیار نفیس شکل می‌گیرد که می‌توان آن را برترین معرفت به حساب آورد، بالاترین درجه از آن گزاره‌هایی است که: اولاً انسان خودش امری را شهود کرده و با علم حضوری تلقی نموده باشد. ثانیاً خردمندان عالم نیز همان گزاره را با ادله و براهین عقلی و قطعی به انسان آموخته باشند. ثالثاً پیامبران الهی با وحی همان گزاره را تلقی کرده و محصول و حیانی پیامبران، از طریق صحیح و معتبر و به طور یقینی و دقیق به انسان عرضه شده باشد.

در اینجاست که دانش برخاسته از سه منبع با درجه‌ی خلوص بالا شکل می‌گیرد و اتحاد میان عرفان و برهان و قرآن محقق می‌گردد. فرض دوم: شکل‌گیری تعارض و تهافت است. چنانچه گزاره‌ای از دو یا سه منبع بر سیستم عقلانی بشر عرضه گردید ولی این گزاره، مورد تعارض و تکاذب یکی از این منابع قرار گرفت به گونه‌ای که با یکدیگر متهافت تشخیص داده شد، در این صورت اولاً گزاره‌ی یقینی و معتبر از هر یک از این منابع، تشخیص داده می‌شود؛ گزاره‌ای که بر اساس معیار های خردمندی، یقینی تلقی گردیده و نشان اعتبار دریافت کرده باشد، میزان قرار می‌گیرد و گزاره معرفتی دیگر بر این گزاره‌ی یقینی پذیرفته شده عرضه می‌شود؛ اگر آن دیگری به گونه‌ای بود که قابل جمع با اولی بود و با آن توانست سازش کند و توافق آن را کسب کند، به گونه‌ای که از حالت تکاذب و تعارض با آن بیرون آید، در این حالت جمع محقق شده است و به نفع آن معرفت یقینی، معرفت دیگر در آن لحاظ می‌شود، اما اگر آن دیگری به گونه‌ای بود که قابل جمع با اولی نبود و با آن نتوانست سازش کند و توافق آن را کسب کند در حدی که از حالت تکاذب و تعارض با آن بیرون آید، در این حالت جمع دو گزاره محقق نمی‌شود و به نفع آن معرفت یقینی، آن معرفت ظنی و گمانی به دستگاه تأویل و تعدیل برده می‌شود. مثلاً اگر انسان معرفتی را حس و تجربه کرد که مخالف عقل یقینی خردمندان یا آموزه‌های و حیانی پیامبران بود، آن معرفت باید مورد تأویل و تعدیل قرار گیرد و همچنین اگر آموزه‌های و حیانی از طریق قطعی و معتبر بر دستگاه عقل عرضه شد ولی دستگاه عقلی خردمندان یا دستگاه شهودی شخص آدمی برخلاف آن به طور حدس و گمان نظر داد، در این حالت، باید به نفع آموزه‌های یقینی پیامبران، آن تجربه ظنی و مردود دیگران مورد تعدیل و تأویل قرار گیرد. برعکس آن نیز صادق است. اگر آموزه‌هایی به انبیاء و دستگاه و حیانی ایشان نسبت داده شده که یقینی نیست و از جهت طریق نقل یا از جهت صراحت و نص بودن، مفید جزم و علم برای اندیشه نباشد ولی محصول برهان و تجربه‌ی دیگران از درجه بالای یقین و اعتبار برخوردار باشد، در این صورت آن آموزه‌ی منسوب به پیامبران تأویل و تعدیل می‌شود. فرض سوم: شکل‌گیری تکاذب بین مفاد منابع سه گانه است. اگر گزاره‌های دریافتی از دو یا سه منبع معرفت با یکدیگر تکاذب و جدایی صد در صد داشتند، به گونه‌ای که نمی‌توان تعدیل و تأویلی برای یکی به نفع دومی انجام داد، در این صورت اگر هیچکدام از جهت معیارهای سنجش مورد تأیید قرار نگرفته باشند، هر دو یا هر سه از درجه‌ی اعتبار برای گزاره‌های معرفت بخش ساقط می‌شوند. و اگر یکی در درجه اعتبار باقی ماند و دومی یا سومی امتیاز لازم را در ارزیابی و سنجش دریافت نکرد، گزاره یا گزاره‌های معتبر به عنوان گزاره‌های معرفت بخش، مقبول و آن دیگری مردود اعلام می‌شود. البته گزاره یا گزاره‌هایی که مردود اعلام شده بود، در انبان بقعه الامکان قرار می‌گیرد.

آنچه مهم است در دستگاه عقلانیت و سنجش خردمندی، تبعیض و تطمیع و تهدید راه ندارد. عقلانیت بشر معیارهایی بسیار دقیق برای سنجش دارد که بدون حب و بغض قادر خواهد بود؛ میان معرفت‌ها تمایز قائل شود و آنها را درجه‌بندی کند و به نقد و سنجش آنها بنشیند، گاه آموزه‌های به ظاهر و حیانی مورد تردید قرار می‌گیرد و گاه آموزه‌های برآمده از تجربه آدمیان دیگر مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد و چه بسا آموزه‌ای را که خود آدمی تجربه کرده است، خودش متوجه خطا و اشتباه خویش می‌شود و دست از آن می‌شوید.



نتیجه گیری

مطابق آنچه گزارش شد، نگاهی بیرونی به موضوع معرفت و منابع آن و دستگاه ارزیابی آن به صورت بسیار مختصر و مجمل بود که تفصیل آن از فرصت این مجال برای این گزارش بیرون است. با این وجود، نظر اجمالی به این صورت (بدون شرح و بسط و تفصیل) به ویژه در بخش معیارهای سنجش عقلانی، نیازمند توضیح معیارها و ملاک‌های عقلانی تشخیص سره از ناسره می‌باشیم. ولی مجموعه بنیان رفیع دانش و علوم بشری، بدین شیوه سامان می‌یابد و نکته‌ی اساسی آنکه در این فرآیند بسیار پیچیده و طولانی برای تحقق معرفت و افزایش دانش مقبول و معتبر عقلانی، نمی‌توان تفاوتی میان دانش مادی و غیرمادی قائل شد. شاخه‌ها و فروع دانش، فراوان و بسیار متنوع است و تحت عناوین مختلف معارف و علوم بشری قابل طبقه‌بندی هستند و هر کدام متخصصان و خیرگان و کارشناسان مختص به خود را دارد و هر کدام آزمایشگاه‌ها و ابزارهای خاص خود را می‌طلبند، ولی در این حقیقت به شرحی که در صفحات گذشته بیان شد، تفاوتی میان شیوه ارزیابی عقلانی آنها مشاهده نمی‌شود.

در هر صورت وقتی در هر شاخه، دانش و علمی را پدید می‌آورند، یعنی مجموعه‌ای از گزاره‌ها، مرتبط با هم، و در یک راستا قرار می‌گیرند و درباره‌ی یک حقیقت آگاهی‌هایی را ارائه می‌کنند. شاخه‌ی علمی حقیقتی است که همواره شیوه‌ی دانشمندان و سیره‌ی علمی و عملی ایشان در تنظیم و طبقه‌بندی رشته‌های مختلف دانش بوده است و امری طبیعی و موافق نظم و قاعده است، که هر کس با پرسشی در ارتباط با یک موضوع مواجه می‌شود، به سراغ همان علم و دانشی می‌رود که مجموعه‌ی اطلاعات و آگاهی‌ها و معارف مرتبط با آن موضوع در آن گردآوری شده است.

از این روست که قضایای دانش توصیفی، جنبه‌ی خبری دارند، برخلاف ارزش‌ها که جنبه‌ی انشائی به خود می‌گیرند و از هستی‌ها سخن می‌گویند. بنابراین دانش‌های توصیفی از هست و نیست ارزش‌ها از باید و نیاید می‌گویند. و در اصطلاحی دیگر، یکی را جهان بینی و دیگری را ایدئولوژی می‌نامند.

دانش اسلامی رقیب و متعارض و متناقض با دانش بشری نیست، بلکه متعاضد و متعاون با آن‌هاست. در حقیقت داد و ستدی میان این منبع از دانش با سایر منابع دانش بشری، در جهت ارتقاء و کمال علم و معرفت انسان به جهان هستی انجام می‌پذیرد. بشر برای رسیدن به حقیقت و کشف مجهولات خویش، به حکم عقلانیت انسانی، باید به تمامی منابع معرفت تمسک کند و از این نعمت‌های الهی با توجه به درجه اعتبار آنها بهره‌مند شود.



منابع

۱. علامه محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار، ج ۳، ص ۱۵۳ - ۱۵۴ دار الاحیاء تراث العربی، بیروت، لبنان، ۱۴۰۳ ه.ق.
۲. علامه سید محمد حسین طباطبایی، اصول فلسفه و روش رئالیسم، مقدمه و پاورقی به قلم استاد شهید مطهری، جلد اول، مقاله سوم و چهارم، ۶۹-۱۶۲، بی جا، بی تا.
۳. استاد محمد تقی مصباح یزدی، آموزش فلسفه، جلد ۱، درس ۱۱ تا درس ۱۹، ص ۱۳۱-۲۲۴، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶ ه.ش.
۴. صدرالدین محمد شیرازی، (مشهور به صدر المتألهین): الشواهد الربوبیة فی المناهج السلوکیة، با حواشی حاج ملاهادی سبزواری، المشهد الخامس، ص ۴۰۵-۴۱۱، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۲ ه.ش.
۵. شهید سید محمد باقر صدر، دروس فی علم الاصول، الحلقة الثالثة، الجزء الاول، ص ۱۴۹-۲۵۳. بیروت، لبنان، دارالکتب اللبنانی ۱۹۷۸ م.
۶. الشیخ محمد کاظم الخراسانی، (الآخوند)، کفایة الاصول، الخاتمه، الاجتهاد و التقليد، ص ۵۲۸-۵۳۹، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۲۲ ه.ق.